

نسبت فلسفه و فقه بر اساس طبقه‌بندی علوم از دیدگاه فارابی و ابن‌سینا

طاهره کمالی‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳

DOI: 10.30497/AP.2024.245815.1661



چکیده

طبقه‌بندی علوم از مباحث بنیادی در علم‌شناسی و معرفت‌شناسی به شمار می‌رود و در تعیین جایگاه و نقش و کارکرد هر یک از شاخه‌های علم تأثیرگذار است. با نظر به اهمیت بنیادی حکمت و شریعت، دو اصل محوری نزد حکمای مسلمان، طبقه‌بندی علوم (علوم اسلامی) گاهی براساس این دو امر تدوین و ترسیم شده است. مسئله پژوهش، محور و معیار رویکرد فارابی و ابن‌سینا به نسبت میان فلسفه و فقه یا حکمت و شریعت است. براین اساس مبانی و لوازم و نتایج آن در هر یک از دو نظام فلسفه فارابی و ابن‌سینا بررسی شده است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. یافته‌های پژوهش این است که هر دو فیلسوف با اعتقاد به سازگاری و تلائم فلسفه و دین به فراخور، هم به شریعت و هم به فلسفه توجه و اهتمام داشتند؛ اما معیار و ملاکشان متفاوت بود. فارابی با رویکرد اصالت فلسفی و با مبانی سه‌گانه جهان‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی، فقه و کلام را در ذیل حکمت عملی و مادون حکمت نظری قرار می‌دهد و ابن‌سینا با رویکرد اصالت دین و با مبانی الهیاتی، صنعت شارع را علمی مستقل در ذیل حکمت عملی و بالاتر از علوم انسانی با منشأ الهی می‌داند و آن را علمی مستقل در کنار علم مدنی و نه منشعب از آن می‌شمارد؛ به این ترتیب به علوم دینی با هویتی مستقل از فلسفه، اصالت و اعتبار می‌بخشد و به نحوی شرایط جایگزینی شریعت را به جای حکمت عملی در جریان فلسفه اسلامی فراهم می‌سازد و زمینه را برای دو علم اصول دین (کلام) و فروع دین (فقه) مهیا می‌کند. گویا ابن‌سینا تحقق فلسفه در جامعه اسلامی عصر خویش را در اسلامی‌سازی (بومی‌سازی) فلسفه و اعتبار و اصالت علوم دینی می‌بیند؛ از این رو نسبت به فارابی، دغدغه بیشتر و قوی‌تری برای بومی‌سازی داشته، و درصدد به‌روزرسانی فلسفه پیشینیان بوده است.

کلیدواژه‌ها: ابن‌سینا، طبقه‌بندی علوم، فارابی، فقه، فلسفه.

۱. دانشیار فلسفه و حکمت اسلامی، پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
t.kamalizadeh@ihcs.ac.ir

مقدمه

طبقه‌بندی علوم از مباحث بنیادی در علم‌شناسی و معرفت‌شناسی به شمار می‌رود و در تعیین جایگاه و نقش و کارکرد هر یک از شاخه‌های علم تأثیرگذار است. طبقه‌بندی علوم در حوزه‌های مختلف و با رویکردهای متفاوت مطرح بوده و هست. فدایی عراقی می‌گوید گروه‌های مختلف، از جمله حکما، فیلسوفان، دانشنامه‌نویسان و کتابداران، با اهداف و مبانی متفاوت، طبقه‌بندی علوم را جهت رشد و توسعه علمی جامعه، ساماندهی آموزش و پژوهش، نظام‌بندی جامعه براساس اصول و مبانی آموزه‌ها و تعالیم فرهنگی و اجتماعی بررسی، و تدوین می‌کنند (ر.ک: قنادی‌نژاد و حیدری، ۱۳۹۸، ص ۳). از جمله مسائل مهمی که دغدغه فکری نخستین حکمای مسلمان بود، نسبت حکمت با شریعت و سازگاری و تلائم میان آن‌ها بود. این مسئله در ارتباط میان طریقت و شریعت و حقیقت نیز مطرح بوده است. سیدحیدر آملی در جامع‌الاسرار ضمن رد مغایرت حقیقی میان آن‌ها تأکید می‌کند که طریقت و شریعت و حقیقت، اسامی مترادف صادق بر حقیقت واحد است و در نفس الامر اختلافی میان آن‌ها نیست (آملی، ۱۳۸۶، ص ۳۳۴، بند ۶۸۴).^۱ از این رو با نظر به اهمیت بنیادین حکمت و شریعت به‌عنوان دو اصل محوری نزد حکمای مسلمان، طبقه‌بندی علوم (و علوم اسلامی) نیز براساس این دو امر تدوین و ترسیم شده است. باتوجه‌به اهمیت حکمت و فقه در مجموعه علوم اسلامی و براساس نسبت میان علوم اسلامی با فلسفه، رابطه میان دین و فلسفه تدوین می‌شود؛ براین اساس، علوم به علوم شرعی و غیرشرعی، علوم عقلی و نقلی، یا حکمت نظری و عملی طبقه‌بندی می‌شوند و چنان‌که خواهد آمد، در بیشتر مواقع نیز تداخل مشاهده می‌شود. بر همین اساس تعریف و نقش و کارکرد هر یک از شاخه‌های علوم اسلامی نیز تعیین می‌شود.

هدف این پژوهش تبیین تطور نسبت حکمت و سایر علوم اسلامی (علم کلام و فقه) در طبقه‌بندی علوم نزد حکمای مشائی، فارابی و ابن‌سینا و شارحان آن‌ها است. مسئله پژوهش، معیار

۱. آملی می‌نویسد اکثر اهل زمان اعم از عوام و حتی خواص بر این ادعا هستند که شریعت خلاف طریقت و طریقت خلاف حقیقت است. او ضمن رد این ادعا، آن‌ها را دارای حقیقت واحد ذومراتب می‌داند. به نظر او طریقت بالاتر از شریعت، و حقیقت بالاتر از هر دو است؛ بنابراین، مراتب سه‌گانه اسلام، ایمان، ایقان (یا اقوال، افعال، احوال) را با آن‌ها منطبق می‌کند (۱۳۸۶، ص ۳۵۴، بند ۷۰۴، ص ۳۵۱، بند ۶۹۸).

و محور رویکرد فارابی و ابن‌سینا به نسبت میان فلسفه و فقه یا حکمت و شریعت و بررسی لوازم و نتایج آن در هر دو نظام فلسفی فارابی و ابن‌سینا است.

پیشینه مطالعاتی

در حوزه طبقه‌بندی علوم در دوره اسلامی از دیدگاه حکما و دانشمندان مسلمان، پژوهش‌های ارزشمند گوناگونی انجام شده است که قنادی‌نژاد و حیدری (۱۳۹۸) گزارش جامعی از آن آورده‌اند. درباره موضوع فقه و فلسفه از دیدگاه فارابی و ابن‌سینا پژوهش‌های ذیل انتشار یافته است:

عثمان بکار (۱۳۸۹) طرح اساسی فلسفی طبقه‌بندی علوم را درباره مبانی و اصول اسلامی از دیدگاه حکمای مسلمان بیان کرده است. بوذری‌نژاد و خسروی (۱۳۹۳) جایگاه دانش‌های شرعی در طبقه‌بندی علوم از دیدگاه فارابی و غزالی و خواجه نصیر طوسی سه مدل طبقه‌بندی علوم، و تلقی دینی از همه علوم و سازگاری معرفتی میان علوم شرعی و غیر شرعی را بررسی کرده‌اند. کرامتی (۱۳۸۷)، «تأثیر دیدگاه‌های فارابی بر طبقه‌بندی علوم در اروپای سده‌های میانه» و دلپذیر (۱۳۹۹)، «چیستی حکمت عملی و جایگاه آن در طبقه‌بندی علوم» را بررسی کرده‌اند و مستقیمی (۱۳۸۷) نیز نظریه ابن‌سینا را درباره طبقه‌بندی علوم، با فیلسوفان مسلمان (فارابی و سبزواری) و فیلسوفان غربی (کنت، بیکن، امپر) مقایسه کرده (Bouhafa, 2019)، و ضمن بررسی ارتباط فقه و اخلاق از منظر فارابی، فقه را در ذیل حکمت عملی قرار داده است. پژوهش اخیر به موضوع مقاله حاضر نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. مقاله حاضر متمایز از پژوهش‌های یادشده، به‌نحو خاص رابطه فلسفه و فقه و کلام را در جایگاه علوم دینی که در ساختار اجتماعی دارای جایگاه خاص و کارکرد ویژه است، بررسی می‌کند.

۱. طبقه‌بندی علوم از دیدگاه فارابی

کندی، پیش از فارابی، علوم را به علوم الهی و انسانی طبقه‌بندی کرد (۱۹۶۰ م، ص ۳۶۳)؛ اما فارابی طبقه‌بندی تفصیلی به‌مراتب کامل‌تر و دقیق‌تری را انجام داد. فارابی در آثار مختلف و با معیارها و ملاک‌های متفاوت به طبقه‌بندی علوم پرداخته است. او در برخی از آثار با معیار منطقی و در برخی دیگر، با معیار و مبنای فلسفی، علوم زمانه خود را طبقه‌بندی کرده است. براین اساس رویکرد وی در طبقه‌بندی علوم نیز متفاوت است. بررسی اجمالی این طبقه‌بندی در تبیین نسبت فلسفه و فقه در اندیشه فلسفی فارابی مدد رسان خواهد بود.

۱-۱. طبقه‌بندی علوم با رویکرد منطقی

منطق به‌عنوان قلب و پایه معرفت‌شناسی اسلامی، در توجیه و تدوین نظام طبقه‌بندی برای پژوهشگران اسلامی نقش و کاربرد خاصی داشته، و در نظام طبقه‌بندی فارابی هم اثر عمیقی بر جای گذاشته است (نتون، ۱۳۸۱، ص ۸۰).

فارابی در منطقیات، دانش‌ها و صنایع را براساس نحوه تحقق و نقش و کارکرد آن‌ها به دو قسم قیاسی (نظری) و غیرقیاسی (عملی و مهارتی) تقسیم می‌کند. صناعات پنجگانه قیاسی (صناعات خمس) در منطق عبارت‌اند از: فلسفه، جدل، مغالطه (صناعت سوفسطائی)، خطابه و شعر. غرض از فلسفه به‌عنوان علم برهانی، تعلیم و بیان حق در امور یقینی است. فلسفه خود بر چهار قسم است: علم تعلیمی (ریاضی)، علم طبیعی، علم الهی و علم مدنی (فارابی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۱۲-۱۴).

فلسفه براساس نوع معلوماتی که مشتمل بر آن است، بر دو قسم است: قسم نخست، معقولاتی که پس از تعقل، نفس نمی‌تواند آن‌ها را ایجاد کند؛ قسم دوم، معقولاتی که نفس امکان ایجاد آن‌ها را ندارد (فارابی، ۱۹۹۲ م، ص ۱۴۴-۱۴۵). قسم نخست حکمت نظری و قسم دوم حکمت عملی است.^۱ فارابی، قسم دوم را «علم انسانی» و «علم مدنی» می‌نامد (فارابی، ۱۹۹۲ م، ص ۱۴۰، ۱۴۲) و در مقدمه کتاب برهان، آن را «الفلسفة الانسانیة» و «العملیة» می‌نامد (فارابی، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۱۴) که طبق سیاق ادبیات جمله، منظور فلسفه عملی است.

با توجه به اهمیت علم مدنی و جایگاه آن در نظام فلسفی و تعاریف و تقسیم‌بندی‌های فارابی، می‌توان گفت فلسفه عملی مترادف با فلسفه مدنی یا علم مدنی است.^۲

۱-۲. طبقه‌بندی علوم با رویکرد فلسفی

الف. صنایع نظری و صنایع عملی

فارابی در الحروف نیز در تعریف علم مابعدالطبیعه به علم مدنی (صنایع عملی) اشاره می‌کند. طبق این تعریف علم مدنی شامل صنایع عملی است^۳ (فارابی، ۱۹۶۹ م، ص ۶۹).

۱. بنابراین حکمت عملی در جایگاه علم برهانی، در زمره علوم قیاسی است. جهت بررسی روش‌شناسی حکمت عملی

ر.ک: شریفی، برادران مظفری، و معلمی، ۱۳۹۷.

۲. درباره تفاوت علم مدنی و فلسفه مدنی، نک: نیکو صفت راد و سعیدی مهر، ۱۳۹۰.

۳. «وما یشتمل علیه المدنی من الصنائع العملیة، وعند ذلک تنهای العلوم النظریة».

در آثار فارابی، دو نحوه طبقه‌بندی وجود دارد. وی در رساله‌التنبیه علی سبیل السعادة، ابتدا صنایع را به دو صنف تقسیم می‌کند: ۱. صنفی که تحصیل آن‌ها صرفاً به قصد تعلیم است؛ ۲. صنفی که عبارت از معرفت امور عملی و قدرت عمل کردن بر آن است. وی براین اساس که مقصود صنایع، حصول دو امر جمیل و نافع است، صنایع را به دو صنف جمیل و نافع تقسیم می‌کند: صنف نخست که مقصود آن فقط تحصیل جمیل است و فلسفه و حکمت علی‌الاطلاق نامیده می‌شود. جمیل نیز خود بر دو صنف است: صنف نخست فقط علم است، صنف دوم علم و عمل است؛ از این رو، فلسفه نیز، به‌عنوان یک صنعت، برای تحصیل جمیل بر دو صنف خواهد بود: ۱. صنفی که با آن معرفت موجوداتی حاصل می‌شود که ایجاد آن‌ها در حد انسان نیست (همان فلسفه نظری)؛ ۲. صنفی که با آن معرفت اموری تحصیل می‌شود که ایجاد آن‌ها در حد و توان انسان است و انسان بر فعل جمیل آن‌ها قدرت دارد (همان فلسفه عملی یا فلسفه مدنی). فلسفه نظری مشتمل بر سه صنف از علوم است: علم تعالیم، علم طبیعی و علم مابعدالطبیعه. فارابی فلسفه مدنی را نیز دارای دو صنف می‌داند: ۱. صنف نخست آن است که بدان علم به افعال جمیل و اخلاقی، که منشأ افعال جمیل است، حاصل می‌شود. این صنف را صناعت خَلْقِیَه نامند؛ ۲. صنف دوم مشتمل بر شناخت اموری است که بدان امور جمیل برای مدینه و نیز قدرت بر تحصیل و حفظ آن برای اهل مدینه حاصل می‌شود. این صنف را فلسفه سیاسی نامند^۱ (فارابی، ۱۹۹۲ م، ص ۲۵۴-۲۵۷، بند ۱۶-۱۷). چنان‌که از این تقسیم‌بندی استنباط می‌شود، فارابی فلسفه (حکمت) عملی را «فلسفه مدنی» می‌داند و آن را به دو صنف اخلاق و فلسفه سیاسی تقسیم می‌کند. وی برای نخستین بار اصطلاح «فلسفه مدنی» و «فلسفه سیاسی» را در شمار اجزاء صناعت فلسفه، در این متن به کار برده است.

ب. فلسفه نظری و فلسفه عملی

فارابی در تقسیم‌بندی گسترده‌تری، متافیزیک (علم الهی) و علم طبیعی را در یک گروه و علم مدنی و فقه و کلام را در دسته دیگر قرار می‌دهد (۱۳۸۱، ص ۱۰۲-۱۱۰، ۱۹۶۹ م، ص ۲۱۷، ۱۴۰۸ ق، ص ۱۲۱)؛ بنابر این تقسیم‌بندی، فلسفه نظری شامل طبیعیات و مابعدالطبیعه، و فلسفه عملی شامل علم مدنی و فقه و کلام است؛ اما فارابی در جای دیگر، جزء عملی فقه را جزئی از

۱. به سبب آنکه اصطلاح «فلسفه سیاسی» متعلق به دوره مدرن است، جهت بررسی منظور فارابی از این اصطلاح باید به پژوهش‌های حوزه سیاست مراجعه کرد.

علم مدنی و ذیل فلسفه عملی، و جزء نظری فقه را ذیل فلسفه نظری قرار می‌دهد (۲۰۰۱ م، ص ۵۲). درهرحال فلسفه، شامل دو قسم نظری و عملی است. قسم عملی نیز بنا به تعریف فارابی، هم ادراک امور عملی و هم توانایی و قدرت بر ایجاد آن است؛ بنابراین حکمت عملی نیز هم در زمره علوم نظری است و هم خود شامل نظر و عمل است و تعابیر متفاوت فارابی ناظر بر این تنوع ویژگی حکمت عملی است. افزون‌براین، باتوجه به نسبت دین و فلسفه و شباهت آن دو در دیدگاه فارابی (۲۰۰۱ م، ص ۴۶)، بخش نظری دین ذیل فلسفه نظری و بخش عملی آن ذیل فلسفه عملی قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، طبق بررسی تعاریف فارابی، علوم و صنایع به دو قسم قیاسی (نظری) و غیرقیاسی (عملی و مهارتی) تقسیم می‌شوند؛ علوم قیاسی (نظری) خود، به دو قسم یقینی و غیریقینی منقسم می‌شوند. فلسفه، به عنوان علم نظری (برهانی) و یقینی، منقسم بر دو قسم نظری صرف (علم) و نظری و عملی (علم و عمل) است. قسم نخست حکمت (فلسفه) نظری و قسم دوم حکمت (فلسفه) عملی است. فلسفه نظری شامل سه علم تعالیم و طبیعی و مابعدالطبیعه است. علم الهی (مابعدالطبیعه) جزئی از فلسفه نظری است. فلسفه عملی مشتمل بر علم مدنی و فقه و کلام است. به عبارتی، جزء عملی فقه، جزئی از علم مدنی و ذیل فلسفه عملی، و جزء نظری فقه، ذیل فلسفه نظری (بخش نظری دین، ذیل فلسفه نظری) است.

درهرحال فارابی علم مدنی، فقه و کلام را در یک دسته قرار داده است؛ ولی منظور فارابی از علم مدنی چیست و در کل ارتباط این سه علم با یکدیگر چگونه است؟ آیا فقه و کلام باید در کنار علم مدنی قرار بگیرند تا تداوم یابند یا لازم است علم مدنی از این دو علم (که در جامعه دینی قدمتی بیش از علم مدنی دارند) اعتبار کسب کند؟ به نظر می‌رسد این طبقه‌بندی فارابی از علوم، در جهت طرح کلی او درباره نسبت حکمت و شریعت و عدم تعارض دین و فلسفه است. چنان‌که از تعاریف و تعابیر فارابی درخصوص «علم انسانی» و «علم مدنی» به عنوان فلسفه عملی به دست می‌آید، منظور از این علم، نیل انسان به سعادت است (فارابی، ۱۹۹۲ م، ص ۱۴۰-۱۴۲). همچنین سعادت حقیقی هدف و غایت دین است؛ بنابراین به نظر می‌رسد واژه کلیدی «سعادت» وجه ارتباط این دسته از علوم در طبقه‌بندی فارابی است. سعادت حقیقی، غایت قصوای انسان و مبنا و محور مدینه فاضله فارابی است (فارابی، ۲۰۰۲ م، ص ۹۱-۹۲) و فقه و کلام به عنوان علوم

دینی، در نیل انسان به سعادت غایی در ردیف علم مدنی قرار می گیرند؛ به عبارت دیگر، فلسفه و دین در نیل به سعادت حقیقی هم راستای یکدیگرند.

۲. نسبت حکمت با فقه و کلام از دیدگاه فارابی^۱

فارابی می گوید: «صناعت فقه دانشی است که انسان به وسیله آن می تواند حدود هر چیز را که واضح شریعت تصریح نکرده است - ضمن مقایسه با آن چیزهایی که حدود و میزان آنها در شریعت بیان شده است - تشخیص دهد، و برای به دست آوردن احکام صحیح بنا به مقصود واضح شریعت - و براساس آن شریعتی که واضح شریعت برای پیروان همان شریعت آورده است - اجتهاد کند» (۱۳۸۱، ص ۱۰۷). براین اساس، علم فقه متأخر از دین و تابع آن است؛ بنابراین، همان گونه که ملت و شریعت متأخر از حکمت هستند، علم فقه نیز متأخر از حکمت است (فارابی، ۱۹۶۹ م، ص ۱۳۱).

صناعت کلام، ملکه ای است که انسان به مدد آن می تواند از راه گفتار، به یاری آراء و افعال محدود و معینی پردازد که واضح شریعت آنها را به صراحت بیان کرده است و نیز می تواند هر چه را مخالف شریعت است، باطل کند. این صناعت نیز به دو بخش تقسیم می شود: آراء، افعال. صناعت کلام غیر از علم فقه است؛ زیرا فقیه با آراء و افعالی سروکار دارد که واضح شریعت به صراحت آنها را بیان کرده است. فقیه این مسائل قطعی را اصل قرار می دهد تا دیگر احکام لازم را از آنها استنباط کند؛ ولی متکلم از عقایدی جانبداری می کند که فقیه آنها را به عنوان اصول به کار می بندد، بدون آنکه چیزهای دیگری از آن استنباط کند. پس اگر شخصی بر هر دو صناعت مسلط باشد، او فقیه متکلم است؛ یعنی چون می تواند از شریعت جانبداری کند، متکلم است و چون قادر است که به استنباط فروع از اصول پردازد، فقیه است (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۱۴). فارابی علم کلام را صرفاً در *احصاء العلوم* معرفی، و مطرح کرده است؛ اما درباره علم فقه علاوه بر این کتاب، در سایر آثار و به ویژه در *رسالة الملة* به فراخور بحث و به تفصیل، به تعریف

۱. موضوع مقاله نسبت میان فلسفه و فقه است، اما به تبع فارابی و نیز ضرورت رابطه تنگاتنگ علم کلام با فقه، درباره کلام سخن گفته شد. فقه در معنای وسیع خود، دارای بخش نظری و عملی است؛ بخش نظری آن شامل مسائل و موضوعات علم کلام است و بخش عملی همان فقه مصطلح است که به احکام و مناسک شرعی می پردازد. در هر حال، با توجه به ارتباط نزدیک این دو علم، علم کلام را فقه اکبر می نامند.

علم فقه و نقش فقها در دین و جامعه دینی و نسبت آن با فلسفه پرداخته است.^۱ بنابر نظر فارابی، علم فقه صناعتی است که فقیه براساس آن قادر است تا از آنچه شارع صریحاً بیان کرده، آنچه به صراحت بیان نکرده است، با توجه به نیت قانون‌گذار (شارع)، استنتاج و استنباط کند. باتوجه به اینکه دین مشتمل بر آراء و افعال است و آراء، مشتمل بر اصول اعتقادی است و افعال عبارت است از اعمال و اقوال و مناسک؛ علم فقه نیز دارای دو بخش نظری و عملی است: بخشی که با ایمان سروکار دارد و بخشی که درباره اعمال است.^۲ بخش عملی علم فقه جزئی از علم مدنی، ذیل حکمت عملی و بخش علمی از دین جزء فلسفه نظری و ذیل آن قرار می‌گیرد و علم نظری اصل است (فارابی، ۲۰۰۱ م، ص ۵۲). بنابراین، هر دو جزء فقه با هر دو جزء حکمت مرتبط بوده و ذیل آن‌ها قرار دارد و حکمت اصل است.

علم کلام نیز دارای دو بخش است: یکی ناظر به اعتقادات و دیگری ناظر به اعمال است. این علم از آن جهت که متکلم از عبارات صریح شارع حکمی استنباط نمی‌کند (آن گونه که فقیه استنباط می‌کند) از علم فقه متمایز می‌شود؛ ولی متکلم در واقع همان اصولی را به کار می‌برد که فقها براساس آن استنباط کرده‌اند (Fakhr, 2002, p 49)؛ بنابراین طبق نظر فارابی، کلام علم دینی است که در تاریخ هر سنت دینی‌ای، بنابه ضرورت، پدید می‌آید و به دفاع از اعتقادات آن دین در برابر شبهات گوناگونی می‌پردازد که صاحبان دیگر ادیان یا ملحدان مطرح می‌کنند. فارابی شیوه و طریقی را که متکلمان به کار می‌برند، به دقت بررسی می‌کند (۱۳۸۱، ص ۱۱۴-۱۱۹). به نظر وی، دفاع متکلمان از دین دفاع عقلانی نیست و آن‌ها نه با توسل به استدلال‌های برهانی و منطقی بلکه با استفاده از روش‌های خطابی یا سفسطی به دفاع از دین می‌پردازند.

۱. عامری (د ۳۸۱ ق) به تبع از فارابی، علوم را به دو قسم ملی (شرعی) و حکمی تقسیم می‌کند و کلام و فقه را در دسته نخست، و طبیعیات و الهیات و ریاضیات را در دسته دوم قرار می‌دهد (۱۳۶۷، ص ۴۵). خوارزمی (د ۲۳۲ ق) نیز علوم را به علوم شرعی و علوم بیگانگان تقسیم می‌کند و فقه و کلام را در زمره علوم شرعی، و فلسفه و منطق را زیرمجموعه علوم بیگانه قرار داده است. سپس باتوجه به نیاز مردم به قانون، فقه را بر علم کلام مقدم می‌داند و می‌گوید کار دین و دنیا به فقه وابسته است (۱۴۲۸ ق، ص ۴۴).

۲. در اصطلاح علمای اسلامی متأخر، بخش نظری، اصول دین و بخش عملی (جزئیات)، فروع دین است که شامل عبادات و مناسک شرعی است.

پس از بررسی تعریف علم کلام و مقایسه آن با تعریف علم فقه^۱ از منظر فارابی، به نظر رسید که فارابی دو تعریف از علم فقه بیان می‌کند: طبق تعریف نخست، علم فقه به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود؛ بخش نظری منطبق با علم کلام، و بخش عملی که به عبادات و معاملات می‌پردازد، منطبق با علم فقه مصطلح است. طبق این تعریف، علم فقه اعم از فقه مصطلح، و شامل علم کلام است. طبق تعریف دوم، علم کلام غیر از علم فقه است، علم کلام متکفل دفاع از اصول دین است و فقه متکفل استنباط فروع دین از این اصول است؛ بنابراین، طبق تعاریف فارابی، علم فقه، به عنوان یک علم مستقل، علم اجتهاد در عقاید و افعال شرعی است. علم کلام در مرتبه متأخر از فقه^۲، عهده‌دار دفاع از اعتقادات دینی در برابر شبهات مطرح شده از سوی ادیان دیگر است و علمی مستقل محسوب نمی‌شود؛ اما هر دو علم در مرتبه شریعت و غیر از حکمت هستند. همچنین، علم کلام از اصول و مبانی علم فقه بحث می‌کند (فارابی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴)؛ از این رو علم کلام اصل، و علم فقه فرع است. پژوهشگران معاصر ارتباط میان علوم دینی و حکمت در طبقه بندی فارابی را به اشکال مختلف تحلیل کرده‌اند، که در ذیل یادآور می‌شود.

۱-۲. پیوند عقلانی میان حکمت و کلام و فقه

الف - برخی معتقدند علم مدنی فارابی به عنوان حکمت عملی، و فقه و کلام از آن حیث که مبتنی بر وحی‌اند، با یکدیگر پیوند عقلانی دارند. علم مدنی از نظر فارابی اساساً علم اندیشه‌ها و سنت‌های وحی شده با شریعت الهی است که در مرتبه فلسفه درک می‌شود، حال آنکه علم فقه و کلام، دو علم با اندیشه‌ها و سنت‌هایی یکسان‌اند که در مرتبه دین درک می‌شوند (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۴۸).

ب - طبق نظر فارابی، فیلسوف به سبب شناختی که از مفهوم باطنی شریعت دارد، باید در اداره حکومت سیاسی، نقش خود را ایفا کند؛ اما وی این حقیقت را نیز پذیرفته است که بیشتر فقها و متکلمان نمی‌توانند چنین نقشی را به فیلسوفان واگذارند. فیلسوف، کلام را برای حفظ توده‌های غیر فیلسوف جامعه یک ضرورت می‌داند. فقه نیز برای فیلسوف معتبر است؛ زیرا برای

۱. درباره رویکرد فارابی به فقه ر.ک: Bouha, 2019.

۲. علم فقه به معنای مصطلح، متأخر از علم کلام است؛ اما علم فقه طبق نظر فارابی، چنان‌که بیان شد، اعم از علم کلام و فقه مصطلح است و عبارت از اجتهاد در عقاید دینی و افعال شرعی است. این علم از این جهت که اجتهاد در عقاید دینی است و مشتمل بر مبانی استنباط آراء فقهی، مقدم بر علم کلام است که متکفل دفاع از عقاید دینی است.

آن بخش از علم مدنی که به فلسفه شرع می‌پردازد، ضرورت دارد. به‌طور کلی، فارابی می‌کوشد برای رشته جدید علم مدنی خود در قلمرو عقلانی اسلام جایگاه والایی قائل شود. او از این علم به‌عنوان علمی جامع و عالی برای انسان و اجتماع یاد می‌کند، به‌طوری‌که علم فقه و کلام تابع آن باشند (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲-۱۸۳).

۲-۲. دین‌شناسی فلسفی

الف - ارتباط علوم دینی همچون فقه و کلام با حکمت عملی و علم مدنی را برخی پژوهشگران به نوعی دین‌شناسی شبیه به فلسفه دین امروز تحلیل کرده‌اند؛ چنان‌که واکر اذعان می‌دارد، فیلسوفان مسلمان به پیشگامی فارابی، بنابه تعلق خاطر اسلامی خود، بسیار پیش‌ازین، به حوزه تحقیقی نو و تاحدودزیادی، نامرتب با فلسفه دین کنونی روی آوردند. به‌نظر واکر، تأسیس فلسفه دین نزد فارابی مبتنی بر تلقی او از علم سیاست است. او به استفاده فارابی از اصطلاح «ملت» (جامعه دینی) و ترادف ملت و دین استناد می‌کند و معتقد است ارتباط میان دین و سیاست یکی از کلیدهای فلسفه دین در فلسفه فارابی است (واکر، ۱۳۸۷، ص ۶۶).

ب - محقق تونسلی، عرفة منسیه، در کتاب الفارابی فلسفه الدین و علوم الإسلام (۲۰۱۳ م)، ذیل نظریه فلسفه دین فارابی به تفصیل به شباهت فلسفه و دین و ارتباط علوم دینی همچون فقه و کلام با فلسفه پرداخته است (جدول شماره ۱).

جدول ۱. شباهت دین و فلسفه (عرفة منسیه، ۲۰۱۳ م، ص ۴۳)

اسلام تاریخی	دین فلسفی
قرآن (آیات عقاید و احکام) سنت حضرت رسول (ص)	ارائه آراء و افعال مقدره در الملة الفاضلة از طریق وحی به رئیس اول: الف - کل امور به‌نحو جزئی و مشخص به او وحی شود. ب - به‌واسطه قوه مکتسبه از طریق وحی، جزئی و مشخص شود.
اعتقادات	آراء الملة الفاضلة در امور نظری: ضرب اول: حق ضرب ثانی: مثال حق
احکام شرعی در: عبادات معاملات	آراء الملة الفاضلة در امور ارادی: الف - افعال و اقوال تعظیم و تخصیص ب - افعال مربوط به معاملات

اسلام تاریخی	دین فلسفی
اصول دین	فلسفه نظری مشتمل بر براهین آراء المله
اصول فقه	فلسفه عملی مشتمل بر کلیات امور ارادی در تعیین و تقدیر افعال دینی
علم کلام	جدل و خطابه در یاری و تصحیح صناعت کلام
علم فقه	صناعت فقه برای استنباط احکام جزئی از قوانین کلی دین

۲-۳. اعم بودن فلسفه از دین

در طرف مقابل، برخی دیگر به تقلیل ناپذیری متافیزیک به الهیات و تقلیل ناپذیری متافیزیک به دین اسلام در آراء فارابی معتقدند (Bertolacci, 2012, p 206). طبق این نظریه، در اندیشه فارابی، فلسفه اعم از دین و متمایز از آن است.

براین اساس در نظام فلسفه فارابی مابعدالطبیعه به عنوان هستی، از مرزهای الهیات فلسفی فراتر و در طیف موضوعی گسترده تر از عقیده مسلمانان است؛ بنابراین، روش برهانی متافیزیک (و فلسفه به طور کلی) نه تنها بر خصلت بلاغی گفتار نبوی، بلکه بر رویه های دیالکتیکی الهیات اسلامی (کلام) برتری دارد (Bertolacci, 2012, p 206).

۳. طبقه بندی علوم از دیدگاه ابن سینا

ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ق)، متمایز با فلسفه فارابی در روش و رویکرد، در آثار مختلف خود مدل های متفاوتی از طبقه بندی علوم بیان کرده است.

۳-۱. الهیات اعم و اخص

ابن سینا در رساله *اقسام الحکمه*، در طبقه بندی جامعی از علوم عقلی، برای نخستین بار الهیات اعم و اخص را در ضمن اقسام حکمت تفکیک می کند (۱۹۰۸ م، ص ۱۰۵).

در تقسیم ثانوی حکمت نظری بر سه قسم است: ۱. علم اسفل یا طبیعی، ۲. علم اوسط یا ریاضی، ۳. علم اعلی یا الهی. اقسام حکمت عملی را بر اساس افعال مختص افراد انسانی و افعال نیازمند به مشارکت، اعم از مشارکت در اجتماع منزلی و اجتماع مدنی، به سه قسم تقسیم می شود: ۱. علم اخلاق، ۲. علم تدبیر منزل، ۳. علم سیاست و علم ناموس. به نظر ابن سینا قسم سوم، دو بخش دارد: الف - بخش متعلق به مُلک و فرمانروایی که در کتب سیاست بررسی می شود؛ ب - بخش متعلق به نبوت و شریعت که در کتب نوامیس بحث می شود. بنابر تصریح ابن سینا، مأخذ او در این تقسیم بندی از حکمت، آثار حکمای یونانی به ویژه افلاطون و ارسطو بوده است

(۱۹۰۸ م، ص ۱۰۷). ابن سینا علم ناموس را در ساختار با حکمت یونانی مقایسه می‌کند، اما در محتوا آن را متمایز از اسلاف یونان بیان می‌کند. ^۱ مراد ابن سینا از ناموس، معنای فلسفی آن، یعنی سنن و هنجارهای نازل از وحی الهی است (۱۹۰۸ م، ص ۱۰۸). ^۲ او در این بخش از ضرورت نبوت و نیاز بشر به دین بحث می‌کند.

ابن سینا در *دانشنامه علائی* علم ناموس را علم چگونگی شرایع می‌نامد. شیخ در دیباچه الهیات این کتاب تقسیم حکمت به نظری و عملی و بخش‌های سه‌گانه هر یک را با زیباترین واژه‌های فارسی به‌اجمال توضیح داده است. طبق این تقسیم یکی از اقسام سه‌گانه حکمت عملی، علم تدبیر عام مردم است که بر دو گونه است: یکی علم چگونگی شرایع و دومی چگونگی سیاسات، و نخستین اصل است و دوم شاخه و خلیفه (ابن سینا، ۱۳۱۵ ش، ص ۶۸-۶۹).

۲-۳. علوم موسمی و غیرموسمی

شیخ‌الرئیس در *مقدمه منطق‌المشرقین* تقسیم‌بندی متفاوتی می‌آورد. او ابتدا مطلق علوم (اعم از حکمت) را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. علوم موسمی که احکامشان تنها در برهه‌ای از زمان صلاحیت اجرا دارد؛ ۲. علوم غیرموسمی که احکام آن‌ها در همه زمان‌ها اجراشدنی است. دسته دوم سزاوارترند تا حکمت نامیده شوند. این دسته به اصول و توابع و فروع تقسیم می‌شوند. ابن سینا غرض از بحث را در علوم اصلی منحصر می‌کند و نیازی نمی‌بیند تا درباره علوم فرعی بحث کند. او علوم اصلی را به علوم آلی و غیرآلی تقسیم می‌کند. علوم آلی که منحصر در علم منطق است، آلت و خادم دیگر علوم است. علوم اصلی غیرآلی نیز به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌شوند. هر یک از دو علم نظری و عملی به چهار علم تقسیم می‌شوند. اقسام چهارگانه علم نظری عبارت‌اند از: علم طبیعی، علم ریاضی، علم الهی، علم کلی. قسم سوم، یعنی علم الهی، با الهیات به معنای اخص آن، منطبق است. قسم چهارم درباره اموری است که گاهی هم‌نشین ماده‌اند، گاهی مفارق از ماده، و نه مشروط به هم‌نشینی با ماده‌اند، نه مشروط به مفارقت از ماده؛ اینها کلی‌ترین احکام وجود، یعنی معقولات ثانیه فلسفی، مانند وحدت و کثرت، کلی و جزئی،

۱. مفهوم قانون در یونان با شریعت که از راه وحی به پیامبران نازل می‌شود، یکی نیست؛ هرچند حکما کوشیده‌اند تا در حقیقت بین آن‌ها جمع کنند (داوری، ۱۳۴۸، ص ۱۰۸).

۲. «والفلاسفة لا ترید بالناموس ما تظنه العامة ان الناموس هو الحيلة و الخدیعة، بل الناموس عندهم هو السنة و المثال القائم الثابت بنزول الوحی. و العرب ایضا تسمى الملك النازل بالوحی ناموساً».

علت و معلول هستند. این علم نیز با الهیات به معنای اعم آن، منطبق است (ابن سینا، ۲۰۱۷ م، ص ۵۶-۵۵).

ابن سینا در تقسیم رباعی مشابهی علم عملی را نیز به علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست، و «صناعت شارع» تقسیم می‌کند. در این تقسیم‌بندی، علم عملی به دو قسم فردی و مشارکتی منقسم می‌شود: قسم نخست، با نظر فرد انسان و علم به احوال خاص او در سعادت دنیا و آخرت «علم اخلاق» نامیده می‌شود؛ قسم دوم، مشارکت انسان با دیگران در یک نظام فاضل است که به شکل مشارکت جزئی در منزل یا مشارکت کلی در مدینه است. تدبیر منزل و تدبیر مدینه دو امر متمایز است و تقنین منزل و مدینه یکسان نیست و هریک علم مستقل به شمار می‌رود و قوانین خاص خود را دارد که شایسته است قانونگذار در آن، جانب همه افراد را رعایت کند. ابن سینا صناعت واحد دیگری را معرفی می‌کند که متولی آن شخص واحدی است که همان نبی است. به این ترتیب، علم اخلاق، علم تدبیر منزل، علم تدبیر مدینه و نیز صناعت شارع هر کدام امری مجزا و مستقل هستند. صناعت شارع علم مستقل و مجزایی است؛ اما صناعت تلفیقی و اختراع انسانی نیست، بلکه از جانب خداست و خارج از حوزه و قلمرو عقل انسانی است. بنابراین، ابن سینا در این تقسیم‌بندی از علوم نظری و عملی، اقسامی را بیان کرده که در کتاب شفاء بدان اشاره نکرده است (۲۰۱۷ م، ص ۵۶).

در این تقسیم‌بندی، معرفت نبی در زمره حکمت عملی قرار می‌گیرد (ذبیحی، ۱۳۹۲، ص ۲۱) و دیدگاه شریعت در حوزه علوم عملی از منظر فلسفی در علم مستقلی بحث می‌شود (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۶۳).

این تقسیم‌بندی با رساله فی اقسام علوم عقلی نیز از جهاتی متفاوت است؛ به ویژه در بخش حکمت عملی که در آنجا، سومین شاخه به علم سیاست و ناموس تقسیم می‌شود. ابن سینا در آن رساله با حفظ تقسیم‌بندی سه‌گانه علوم نظری و نیز علوم عملی، بخش سوم از اقسام علم عملی را به دو بخش منقسم کرده است: بخشی متعلق به ملک و فرمانروایی، بخش دیگر نیز متعلق به نبوت و شریعت؛ اما در اینجا به تفکیک این دو علم از یکدیگر تأکید می‌کند و یکی را در حوزه قانونگذار بشری و دیگری را وراء قلمرو عقل انسانی، صرفاً از جانب خدا می‌داند؛ بنابراین شاید بتوان گفت شیخ در آن رساله که به آراء حکمای یونانی قرابت بیشتری دارد، به علم تشریح الهی وقوف می‌یابد و به تبع آن‌ها این علم را به عنوان علم ناموس از اقسام حکمت عملی در کنار

سیاست قرار می‌دهد. در الهیات شفاء که حاکی از حکمت سنی است بحث «نبوت» را در ذیل الهیات به معنی الاخص و در زمره افعال الهی مطرح، و مبانی فلسفی و حکمی آن را بررسی کرده است. اما در منطق مشرقیه آن را علمی مستقل در اقسام حکمت عملی قرار می‌دهد و بر تفکیک آن از سایر اقسام تأکید می‌کند؛ بنابراین به نظر می‌رسد در این انقسام اخیر تفکیک علم الهی و علم کلی در بخش حکمت نظری و تفکیک صناعت شارع از سیاست در حکمت عملی حاکی از پختگی فکری و کمال و استقلال رأی وی از حکما پیشین است.

در همه آثار یادشده ابن سینا، حکمت عملی به سه قسم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست تقسیم شده است. در اقسام علوم عقلیه، بخش سوم از حکمت عملی دارای دو جزء سیاست و علم نوامیس است و در دانشنامه نیز ابن سینا علم سیاست را متشکل از دو جزء دانسته است: ۱. علم چگونگی شرایع، ۲. علم چگونگی سیاسات؛ که علم نخستین، اصل و دومی شاخه و خلیفه است. ابن سینا در حکمةالمشرقیین در تقسیمی چهارگانه، حکمت عملی را به علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست و صناعت شارع تقسیم کرده است؛ به این ترتیب، او در یک سیر تطوری از فلسفه یونانی فاصله گرفته، و به تفکر دینی نزدیک شده است (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۶۶-۶۷).

ابن سینا در تقسیم حکمت به نظری و عملی، و همچنین در تقسیم حکمت نظری به اقسام سه‌گانه ریاضی و طبیعی و الهی، و حکمت عملی به اقسام سه‌گانه متأثر از فارابی و خوارزمی است و در انقسام علم الهی نیز تابع کندی و فارابی است. وی ضمن حفظ تقسیم‌بندی‌های پیشین آن‌ها را توسعه داده است. با این حال در طبقه‌بندی ابن سینا ابتکارات چندی به چشم می‌خورد که در آثار فارابی نیست؛ به‌ویژه تقسیم حکمت به دو بخش الهیات اعم و اخص، تقسیم سیاست مدنی به علم مُلک و علم نوامیس. کدیور تأسیس علم نوامیس را نوعی علم دین‌شناسی فلسفی می‌داند که غیر از علم فقه و علم کلام است (۱۳۸۷، ص ۶۷)؛ بنابراین در طبقه‌بندی شیخ‌الرئیس، علم نوامیس یا صناعت شارع به شریعت اختصاص می‌یابد و به‌صورت بخشی از سیاست مدن یا علمی مستقل، در ذیل حکمت عملی قرار می‌گیرد. هرچند ابن سینا درباره علم کلام و فقه سخن نمی‌گوید.

چنان‌که گذشت، فارابی در احصاءالعلوم، علوم سه‌گانه علم مدنی و علم فقه و علم کلام را در یک دسته قرار داد. بنا به نظر فارابی، هر دینی مشتمل بر آراء و افعال است. علم کلام متکفل آراء، و علم فقه متکفل افعال دینی است؛ بنابراین، علم نوامیس یا صناعت شارع نزد ابن سینا اعم

از دو علم کلام و فقه و بهنجوی مشتمل بر هر دو است؛ چنانکه ابن سینا در مدخل منطق شفاء تأکید می‌کند که معیار صحت همه این علوم، برهان و شریعت است و تعیین جزئیات برعهده شریعت است (۱۳۷۵، ص ۴). این قسم اخیر با تعریف فارابی از علم فقه منطبق است.

در حال این تقسیم ابن سینا تمهید مقدمه‌ای بود تا شارحان وی علم فقه را علم ناموس قلمداد کنند. چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی (۵۷۹-۶۵۳ ق)، از شارحان شهیر ابن سینا در کتاب *اخلاق ناصری* به شکل ابتکاری حکمت نظری را به اصول و فروع تقسیم کرده است. براساس تقسیم خواجه نصیرالدین، الهیات اعم ابن سینا، فلسفه اولی و اصل است و آنچه او علم ناموس می‌نامد، فرع خواهد بود (۱۳۵۶، ص ۶-۷).

خواجه نصیرالدین طوسی علم ناموس را در زمره حکمت عملی، و در کنار آداب و رسوم از اقسام سیاست مدن می‌داند؛ با این تفاوت که آداب و رسوم مبتنی بر وضع جماعتی از مردم است و علم نوامیس مبتنی بر رأی پیامبر یا امام و فرد مؤید به تأیید الهی است (۱۳۵۶، ص ۶-۷). خواجه نصیر در آخرین تقسیم، علم نوامیس را به اقسام سه‌گانه عبادات و مناکحات و معاملات تقسیم می‌کند. وی این علم را «علم فقه» می‌نامد که چون مبتنی بر وضع است و در ادوار مختلف دستخوش تغییر و تبدل می‌شود، به تفصیل خارج از اقسام حکمت است؛ ولی به اجمال داخل مسائل حکمت عملی به شمار می‌رود (۱۳۵۶، ص ۸-۱۰).^۱

به اعتقاد کدیور، این تقسیم به تقسیم موجود در *منطق‌المشرفیین* ابن سینا شباهت دارد؛ اما ابتکار خواجه نصیر، از شارحان بزرگ آثار ابن سینا، در بیان اصناف علم نوامیس است که عبارت از ابواب علم فقه اسلامی (شیعی) است. کدیور در مقایسه آراء خواجه نصیر با رساله *اقسام الحکمة* ابن سینا، تقسیم‌بندی خواجه را نقد می‌کند. به نظر وی، دیدگاه ابن سینا در مقایسه با فارابی، اصالت فلسفی ندارد؛ اما رویکرد فلسفی را حتی به مقوله دین و اجزای آن تا به آخر حفظ کرده است. براین اساس، علم نوامیس نزد ابن سینا به نوعی فلسفه دین است؛ اما نزد طوسی به علم نقلی فقه که به تفصیل خارج از اقسام حکمت است، منجر شده است (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۷۴)؛ بنابراین، طبق این نظر، فقه خارج از اقسام حکمت (اعم از نظری و عملی) است. در

۱. خواجه در *نقده‌المحصل* نیز اقسام حکمت را به تفصیل بیان کرده است. براساس تقسیم‌بندی وی جمیع اقسام حکمت (علوم حکمی) با احتساب منطق در ذیل آن ۴۴ قسم و بدون احتساب منطق ۳۵ قسم است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۹، ص ۵۲۷).

طبقه‌بندی قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ق)، شارح دیگر ابن‌سینا نیز علوم به فلسفی و غیرفلسفی تقسیم می‌شود و علوم غیرفلسفی مترادف با علوم شرعی است. طبق نظر وی علوم شرعی، یا عقلی است یا نقلی. علوم نقلی مانند علوم عبادات (چون نماز و روزه) است؛ ولی علوم عقلی علوم می‌تواند به اثبات آن پردازد. بنابه نظر وی، علم اصول دین به‌نحوی مشتمل بر حکمت (با تسامح) و علم کلام است و علم فقه ذیل علم فروع دین قرار می‌گیرد (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۷۲).

۴. مقایسه دیدگاه فارابی و ابن‌سینا درباره نسبت میان فلسفه و فقه

در مقایسه رویکرد این دو حکیم به فلسفه و نسبت فلسفه و فقه، وجوه اشتراک و افتراق این دو دیدگاه و نتایج و لوازم آن بررسی می‌شود.

الف. وجوه افتراق

هر دو حکیم درصدد تلائم و سازگاری میان فلسفه و دین هستند؛ اما با دو رویکرد متفاوت. بنابراین نخستین وجه افتراق این دو حکیم در رویکرد آن‌ها است؛ فارابی با رویکرد اصالت فلسفی و ابن‌سینا با رویکرد دینی به این مسئله پرداخته‌اند.

فارابی با رویکرد اصالت فلسفی و تلاش در تلائم میان فلسفه و دین، همه علوم زمان خود را به‌نحوی ذیل اقسام حکمت طبقه‌بندی کرد و علوم دینی از جمله فقه و کلام را در زمره علوم مدنی قرار داد. مبانی فارابی براساس رویکرد فلسفی، مبانی هستی‌شناختی (جهان‌شناختی)، معرفت‌شناختی و اخلاقی است. فارابی سلسله مراتب علوم را براساس این سلسله مراتب رواج می‌دهد. این سه مبنا با سه جنبه اصلی علوم پیوند دارند. مبانی هستی‌شناختی با موضوعات علوم و جایگاه آن‌ها در سلسله مراتب جهان، روش‌شناختی با روش‌ها و شیوه‌های شناختن اشیاء تحت بررسی، و مبانی اخلاقی با اهداف و اغراض علوم ارتباط دارد (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۵۶).

طبق نظر برخی از پژوهشگران این حوزه، براساس مبانی روش‌شناختی فارابی در مقایسه علوم فلسفی و دینی، علوم فلسفی به لحاظ روش‌شناختی در مرتبه عالی‌تر از علوم دینی قرار دارند، لذا علم الهی فارابی در ارائه معرفت یقینی نسبت به خداوند و صفات و افعال وی بسیار عمیق‌تر و عالی‌تر از علم کلام و فقه است که معرفتی نسبی از اعتقادات و افعال به دست می‌دهند. براساس این طرح که در سازگاری بیشتر با معرفت‌شناسی اسلامی است در

تلفیق علوم یونانی و علوم اسلامی در قالب وحدتی نظام مند، کلام و فقه تابع علوم فلسفی قرار می گیرند (بکار، ۱۳۸۹، ص ۱۵۹).

افزون براین، فارابی متمایز از رابطه عقل و وحی، براساس تمایز منطقی و تمایز بین سه شیوه استدلال (بلاغی، دیالکتیکی، برهانی)، رابطه میان فلسفه و فقه و کلام را تبیین و تحلیل می کند. براین اساس فلسفه با روش برهانی بر دو علم دینی فقه و کلام که جنبه بلاغی و دیالکتیکی دارند، تقدم دارد. هرچند از جهت مراتب گفتمان انسانی، بلاغت نخستین شیوه گفتمانی و دیالکتیک در مرتبه دوم و برهان سومین نوع اصلی گفتمان محسوب می شود. از نتایج و لوازم طبقه بندی فارابی توجه و تأکید بر دوجنبه حکمی و عقلانی این علوم و هم وجه اجتماعی آنها است؛ به نحوی که زمینه تحقق عینی فلسفه در سطوح مختلف جامعه را فراهم سازد. دین نزد فارابی، محاکات فلسفه است و عینیت فلسفه در جامعه با دین تحقق می یابد؛ از این رو در فلسفه فارابی دین حقیقی و فلسفه حقیقی یکی هستند و فیلسوف حقیقی هم همان پیامبر یا رئیس اول است.

ابن سینا با رویکرد اصالت دین، صنعت شارع یا علم ناموس را به مجموعه دین شناسی همچون پیامبرشناسی، وحی شناسی و معاد اختصاص، و در ذیل حکمت عملی قرار می دهد؛ اما متعرض علم فقه و کلام نمی شود. او نیز با مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی و تفکیک احکام کلی وجود از احکام مفارقات، دو قسم الهیات اعم و اخص را معرفی، و با تمایز مباحث علم متافیزیک از علم الهی زمینه را برای تقسیم فلسفه اسلامی به دو بخش الهیات اعم و الهیات اخص فراهم می کند. نظریه الهیات اعم و اخص نیز زمینه را برای نظریه تفکیک اصول دین و فروع دین فراهم می کند. او به دو حوزه ادراکات بشری و قلمرو وراء عقل انسانی توجه و تأکید دارد. براین اساس علم الهی (الهیات اخص) را براساس مسائل دین اسلام، به ویژه توحید و معاد، تنظیم می کند، تاجایی که نبوت را نیز در ذیل الهیات اخص مطرح می سازد.

از اهم نتایج و لوازم رویکرد ابن سینا عبارت اند از: ۱. تفکیک دو بخش الهیات اعم و اخص در فلسفه اسلامی؛ ۲. تأسیس علم ناموس یا صنعت شارع به عنوان مجموعه علوم وابسته به شریعت؛ ۳. تمهید مقدمه برای تعیین علم فقه به عنوان علم ناموس و علم شرعی؛ ۴. خروج تدریجی علم فقه از حوزه حکمت و علوم فلسفی به حوزه علوم شرعی. به این ترتیب در مکتب سینوی، حکمت و سایر علوم با رویکرد دینی اعتبار کسب کردند و در زمره علم الهی قرار گرفتند؛ درحالی که در فلسفه فارابی همه علوم و از جمله علوم دینی از حکمت اعتبار کسب کردند و

صبغه حکمی و عقلانی گرفتند و در ذیل معنای عام حکمت قرار گرفتند. این معنای عام حکمت نزد قطب‌الدین شیرازی، زمینه چرخش مجدد رویکرد حکمی به علوم شرعی را در صدرای و سبزواری فراهم کرد.

ابن‌سینا در انقسام حکمت، به دو قلمرو انسانی و الهی توجه کرده است؛ از این رو، در اقسام چهارگانه حکمت عملی، سه قسم علم اخلاق، علم تدبیر منزل و علم تدبیر مدینه را سه علم مستقل در حوزه عقل بشری و قانونگذار انسانی و صنعت شارع را علمی مستقل و منجاز خارج از قلمروی عقل انسانی و از جانب خدا معرفی می‌کند.

فارابی نیز علم فقه و کلام را در کنار علم مدنی طبقه‌بندی می‌کند و آثار مستقل وی در حکمت عملی از این علوم سه‌گانه صرفاً به علم مدنی اختصاص یافته است. ابن‌سینا علم ناموس یا علم شرایع را جایگزین کرد و به عبارتی علم تدبیر عام را به دو قسم سیاست و شرایع تقسیم کرد و علم شرایع را بر سیاست مقدم داشت. او با افزودن صنعت شارع در ذیل حکمت عملی هم تقسیم‌بندی فارابی را تکمیل کرد و هم جایگاه علم فقه را به‌عنوان علم شرعی مرتبط با رفتار و اعمال انسانی تعیین کرد. معرفت نبی و اثبات وجود وی محور علم شرایع ابن‌سینا است. آراء وی در مبحث حکومت و سیاست نیز در ضمن همین موضوع آمده است. اگر علم شرایع دارای دو قسم نظری و عملی باشد، متکفل قسم نظری علم کلام و متکفل قسم عملی علم فقه خواهد بود؛ بنابراین، با توجه به حضور فعال این دو شاخه علمی (علم کلام و علم فقه) در آن دوره و تفکیک آن‌ها از حوزه علوم حکمی، شاید دیگر نیازی نبود تا ابن‌سینا به این مباحث و موضوعات به‌نحو جزئی بپردازد.

البته ابن‌سینا می‌تواند همه این مباحث را با رویکرد فلسفی بررسی، و براساس مبانی فلسفی تبیین و تحلیل کند؛ همان‌گونه که درباره نبوت و معاد مبانی فلسفی را طرح کرد. در این باره نیز با توجه به رویکرد اصالت دین به نظر می‌رسد ابن‌سینا علوم دینی همچون فقه و کلام را بر عهده متولیان آن می‌گذارد تا آن را با رویکرد دینی بیان کنند. به این ترتیب هم بر اعتبار علوم دینی صحه می‌گذارد و هم اعتقاد و باور علمی به سازگاری عقل و شرع را تثبیت می‌کند و به این ترتیب زمینه را برای متکلمان مسلمان جهت تدوین کلام استدلالی (فلسفی) فراهم می‌سازد. گوتاس، این‌گونه تحولات فکری و روشی را که ابن‌سینا در علوم دینی از جمله علم کلام و عرفان ایجاد، و ساماندهی کرد، «فرا فلسفه» نامیده است (Gutas, 2016, p 116).

ب. وجوه اشتراک

هر دو فیلسوف در عین حفظ ساختار نظام فلسفه مشائی و وفاداری به آن، در صدد اثبات سازگاری و تلائم عقل و شرع و فلسفه و دین هستند. در حوزه حکمت نظری، فارابی با حفظ تعلقات دینی در جایگاه فیلسوفی مسلمان، به حفظ چارچوب تفکر فلسفی یونانی اهتمام دارد. ابن سینا نیز با آنکه مقلد محض سنت یونانی نیست، در همان ساختار می‌اندیشد و آراء ارسطو را شرح می‌دهد و آن‌ها را اصلاح، و تکمیل می‌کند. او در طرح جامع فلسفی خود، به حفظ مرزهای متافیزیک توجه دارد و بدان وفادار است و احیاناً گرایش‌های دینی، او را در ورطه خلط کلام و متافیزیک نمی‌افکند (Goichon, 1969, p 17). حکمای مدرسی مسیحی در سده‌های میانی، مانند سنت توماس، آراء ابن سینا درباره تمایز متافیزیک از علم کلام را تأیید کرده‌اند (Hasse, 2008, p 12)؛ از این رو معاصران تأکید دارند که ابن سینا چارچوب یونانی را حفظ کرده است (کدیور، ۱۳۸۷، ص ۶۷). برخی بر این نظرند که ابن سینا در عین حفظ چارچوب فلسفه یونانی، «شکل»، «محتوا» و «موضوع» متافیزیک ارسطو را تغییر داده است و گزارش آزادی از متن متافیزیک بیان می‌کند که در تلاش او برای تطبیق آن با زمینه جدید (جامعه اسلامی) بسیار مهم است (Bertolacci, 2012, p 208).

۲. در حوزه مباحث مربوط به حکمت عملی نیز هر دو حکیم در عین حفظ چارچوب یونانی در محتوا به شریعت توجه و اهتمام داشته‌اند. آنچه فارابی به تفصیل در باب علم مدنی، حکومت و ویژگی‌های حاکم به‌ویژه در کتاب المله آورده است، در سطح کلی و مبانی نظری در علم کلام (در بحث از نبوت و در کلام شیعی در بحث نبوت و امامت) به نحو مستوفی بحث می‌شود و جزئیات آن نیز در علم فقه به تفصیل آمده است. ابن سینا نیز در فصول پایانی الهیات شفا و در رساله مستقلی در اثبات نبوت با رویکرد فلسفی به مبانی کلی آن پرداخته است. بنابراین، به نظر می‌رسد هر دو فیلسوف با اعتقاد به سازگاری و تلائم فلسفه و دین به فراخور هم به شریعت و هم به فلسفه توجه و اهتمام داشته‌اند. هر چند در نظام فلسفی ابن سینا توجه به شریعت، مباحث حکمت عملی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و به نحوی شرایط جایگزینی شریعت را به جای حکمت عملی در جریان فلسفه اسلامی فراهم می‌سازد.

عدم تالیفات مستقل ابن سینا در حکمت عملی نه از سر غفلت و نه بی‌توجهی بلکه از سر کیاست و ناشی از درک تفاوت فضای فکری جامعه با زمان ارسطو (خلاً موجود در جامعه

غیردینی)، بومی‌سازی فلسفه در فضای فکری جهان اسلام و تطبیق آن با اقتضانات و نیازهای جامعه خود است (اسدی و بدرخانی، ۱۳۹۷، ص ۴۱-۴۲). از متاخرین جلال‌الدین دوانی نیز بر این نکته تصریح می‌کند: «حکمای متأخر چون بر دقائق شریعت حقه محمدیه مطلع شدند و احاطه آن را بر تمام تفصیل حکمت عملی مشاهده کردند، به کلی از تتبع فوائد اقوال حکما و کتب ایشان در این باب دست کشیدند» (ر.ک: اسدی و بدرخانی، ۱۳۹۷، ص ۴۲).

داوری نیز معتقد است با توجه به اینکه در تمدن اسلامی قواعد و احکام شرعی، پیش از پیدایش فلسفه اسلامی معین و مدون شده بود، بعضی از فلاسفه اسلامی تصریح کردند که با وجود شریعت نیازی به حکمت عملی نیست. البته حکما و فلاسفه اسلامی مباحث اصلی و اساسی حکمت عملی را در ضمن مباحث نظری آوردند و اهل تشیع که به فلسفه نظر داشتند، عدل و امامت را در شمار اصول دین قرار دادند و به این ترتیب، به وجهی میان نظر و عمل جمع کردند (داوری اردکانی، ۱۳۵۴، ص ۹۸-۹۹) از این منظر، توجه و تأکید ابن‌سینا به شریعت سبب اصلی عدم حضور حکمت عملی در حکمت اسلامی پس از فارابی است.^۱

پس از ابن‌سینا، رویکرد هر دو حکیم در تاریخ فلسفه ایرانی اسلامی استمرار یافت. قطب‌الدین شیرازی، تلفیقی از طبقه‌بندی‌های پیشینیان به عمل می‌آورد. او در طبقه‌بندی خود همچون فارابی بر علوم فلسفی تأکید کرد. طبق نظراو این علوم در همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها یا تمدن‌ها یکسان هستند- چنانکه ابن‌سینا نیز علوم حکمی را علوم غیر موسمی می‌داند- طبق نظر قطب، علوم فلسفی علم به ماهیات اشیاء هستند که جنبه‌های تغییر ناپذیر جهان را تشکیل می‌دهند. علوم غیر فلسفی با شریعت پیوند دارند این علوم در همه زمان‌ها و فرهنگ‌ها یکسان نیستند؛ زیرا خداوند برای گروه‌های مختلف انسانی و در دوره‌های مختلف تاریخ، شرایع گوناگونی نازل کرده است. طبق نظر بکار قطب‌الدین به تبع فارابی تمایز میان دین و فلسفه را بر حسب تمایز میان عقل و وحی نمی‌داند و همچون فارابی بر این اعتقاد است که فلسفه به همه بشریت و دین به گروه خاصی از آن‌ها تعلق دارد (بکار، ۱۳۸۹، ص ۳۲۱-۳۲۲).

۱. آراء مخالف نیز در این باره مطرح شده است؛ از جمله عدم کارایی فلسفه مدنی فارابی و آرمانی بودن آن، که ذبیحی (۱۳۹۷) با تفصیل بیشتر به آن پرداخته است؛ اما فراتر از حوزه موضوع این پژوهش است و نیازمند پژوهش‌های مستقل است.

نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی مطالب دو نکته درخور توجه است:

۱. نخست رویکرد هر دو حکیم به فلسفه و دین و دیگری تحقق فلسفه است.

ازیک‌سو، فارابی با رویکرد فلسفی در طبقه‌بندی علوم در صدد آشنایی بیشتر مسلمانان با علوم فلسفی است؛ ازاین‌رو، در این طبقه‌بندی به علوم فلسفی اهمیت بیشتری داده، و از این علوم در مقایسه با علوم دینی، براساس ادله روش‌شناختی تصویر عالی‌تری ترسیم کرده است. البته باید توجه داشت که فارابی عقل و وحی را دو حوزه منفی یکدیگر معرفی نمی‌کند؛ ازهمین‌روی، در طبقه‌بندی فارابی مسئله تمایز اساسی میان علوم مبتنی بر وحی و علوم مبتنی بر عقل مطرح نمی‌شود. به‌این‌ترتیب طبق نظر فارابی فلسفه و دین دو راه رسیدن به یک حقیقت‌اند؛ اما فلسفه روش برهانی و دین روش اقناعی (بلاغی و دیالکتیکی) را به کار می‌گیرند. به‌این‌ترتیب، علم مدنی او در مرتبه فلسفی با همان اندیشه‌ها و سنت‌های ناشی از وحی که در کلام و فقه بحث می‌شود، سروکار دارد؛ حال‌آنکه فقه و کلام در مرتبه دینی با آن‌ها سرو کار دارد.

ازسوی‌دیگر، فارابی با رویکرد فلسفی و سازگاری و تلائم دین و فلسفه، فقه و کلام را در زمره علوم مدنی و حکمی (حکمت عملی) قرار داده، و بر دو وجه عقلانی و حکمی و درعین‌حال اجتماعی بودن آن تأکید کرده است. علوم مدنی و حکمی به‌سبب کاربرد روش اقناعی و جدلی درواقع در راه تحقق حکمت در سطوح مختلف جامعه قرار دارند. بنابراین تلاش فارابی در تلائم دین و فلسفه و توجه جدی وی به علم مدنی، حاکی از دغدغه ذهنی‌اش در تحقق عینی فلسفه در جهان خارج و نهادینه‌سازی آن در سطوح مختلف جامعه است؛ اما ابن‌سینا با رویکرد اصالت دین و با هدف بومی‌سازی و اسلامی‌سازی فلسفه (نظام‌سازی بومی برای فلسفه یونانی) علاوه بر حفظ روش عقلانی استدلالی، ساختار و چارچوب فلسفه (ارسطویی) را براساس معتقدات دینی و بومی توسعه داده است؛ چنان‌که با تقسیم فلسفه (علم الهی) به «الهیات اعم و الهیات اخص» و افزودن «وحی‌شناسی فلسفی»، «نبوت‌شناسی» (مبانی فلسفی نبوت)، «فرجام‌شناسی» (مبانی فلسفی معاد عقلی) و «فرشته‌شناسی» (ملائکه کروی، فرشتگان آسمانی و زمینی)، مباحث حکمت نظری و با «صناعت شارع»، مباحث حکمت عملی را توسعه داده است. او درعین‌حال زمینه را فراهم کرد که صنعت شارع یا علم ناموس به‌عنوان علم شرعی به‌تدریج از مجموعه علوم حکمی و عقلی به علوم شرعی منتقل شود و در زمره علوم نقلی قرار بگیرد. او

همچنین زمینه دو قسم (علم) اصول دین و فروع دین را نیز در طبقه‌بندی علوم دینی آماده کرد. چنان‌که پس از ابن سینا و در سنت حکمت سینوی، علم کلام (کلام عقلی/استدلالی) به‌عنوان علم اصول دین در زمره علوم عقلی و علم فقه به‌عنوان علم فروع دین ذیل علوم نقلی قرار گرفت. فارابی با رویکرد اصالت فلسفی، فقه و کلام را در زمره علوم حکمی (حکمت عملی) برمی‌شمارد؛ اما آن‌ها را در ذیل علوم مدنی و در سطحی پایین‌تر از حکمت نظری قرار می‌دهد. ابن سینا با رویکرد اصالت دین به تفصیل متعرض این علوم نمی‌شود؛ اما به کرات به اصالت صناعت شارعه و ارتقاء رتبه آن نسبت به علم مدنی تأکید می‌کند و آن را به‌عنوان علمی مستقل در کنار علم مدنی و نه منشعب از آن قرار می‌دهد و به‌این ترتیب به علوم دینی با هویتی مستقل از فلسفه، اصالت و اعتبار می‌بخشد. بنابراین به نظر می‌رسد ابن سینا تحقق فلسفه در جامعه اسلامی عصر خویش را در اسلامی‌سازی (بومی‌سازی) فلسفه و اعتبار و اصالت علوم دینی می‌دید؛ بنابراین او دغدغه بومی‌سازی بیشتر و قوی‌تری نسبت به فارابی داشت و در صدد به‌روزرسانی فلسفه پیشینیان بود.

منابع

- آملی، حیدر بن علی (۱۳۸۶). *جامع‌الأسرار و منبع‌الأنوار* (هانری کربن و عثمان یحیی، به‌کوشش). تهران: علمی فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۱۵ ش). *دانشنامه علائی یا حکمت بوعلی* (احمد خراسانی، به‌کوشش). تهران: چاپخانه مرکزی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۰۸ م). *مجموعه رسائل، مصر: مطبعة الهندية بالموسکی*.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۲۰۰۸ م). *مجموعه رسائل (في الحكمة والطبیعیات): في أقسام العلوم العقلية* (امین هندیه، به‌کوشش). مصر: مطبعة الهندية بالموسکی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵ ق). *مدخل منطق شفا* (ابراهیم مدکور، ابوالعلا عقیفی، به‌کوشش). قاهره: المطبعة الاميرية.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۲۰۰۱ م). *الملة ونصوص أخرى* (محسن مهدی، به‌کوشش). بیروت: دار المشرق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۲۰۱۷ م). *منطق‌المشرقیین*. آمریکا: هنداوای.
- اسدی، محمدرضا؛ بدرخانی، غلامرضا (۱۳۹۷). حکمت عملی در فلسفه سینوی؛ جایگاه، مبانی و علل کمرنگی آن. حکمت سینوی، ش ۶۰، ص ۲۷-۴۵.

بکار، عثمان (۱۳۸۹). طبقه‌بندی علوم از نظر حکمای مسلمان (محمد رضا مصباحی، مترجم). مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.

بوذری نژاد، یحیی؛ خسروی، قاسم (۱۳۹۳). جایگاه دانش‌های بشری در طبقه‌بندی علوم از دیدگاه فارابی، غزالی و خواجه نصیر طوسی. فصلنامه علمی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ش ۶، ص ۱۶۹-۱۹۱.

خوارزمی، محمد بن احمد (۱۴۲۸ ق). مفاتیح‌العلوم. بیروت: دار المناهل.
داوری، رضا (۲۵۳۶ ش/۱۳۵۴). مقام فلسفه در تاریخ دوره اسلامی ایران. تهران: دفتر برنامه‌ریزی و مطالعات فرهنگی.

داوری، رضا (۱۳۴۸). طرح مسائل مربوط به انتقال فلسفه یونان به عالم اسلامی و تأثیر افلاطون و ارسطو در حکمت عملی فارابی. معارف اسلامی، سازمان اوقاف، ش ۸، ص ۱۰۶-۱۱۲.
دلپذیر، جواد (۱۳۹۹). چیستی حکمت عملی و جایگاه آن در طبقه‌بندی علوم. حکمت اسلامی، ش ۲۵، ص ۱۲۱-۱۴۰.

ذبیحی، محمد (۱۳۹۷). حکمت عملی از دیدگاه سه فیلسوف مسلمان: فارابی، ابن‌سینا و ملاصدرا. تهران: سمت.

شریفی، حسام‌الدین؛ برادران مظفری، منصوره؛ معلمی، حسن (۱۳۹۷). جایگاه و روش‌شناسی حکمت عملی از دیدگاه فارابی. حکمت اسلامی، ش ۱۶، ص ۱۰۵-۱۲۴.

عامری، محمد بن یوسف (۱۳۶۷). الاعلام بمنایب الاسلام. تهران: بی‌نا.
عرفة منسیه، مقداد (۲۰۱۳ م). الفارابی: فلسفة الدین و علوم الإسلام. تونس: دار المدار الإسلامی.
فارابی، محمد بن محمد (۱۳۸۱). إحصاء العلوم (حسین خدیو جم، مترجم). تهران: علمی فرهنگی.
فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۲ م). التنبيه على سبيل السعادة (جعفر آل یاسین، به‌کوشش). بیروت: دار المناهل.

فارابی، محمد بن محمد (۱۹۶۹ م). الحروف (محسن مهدی، به‌کوشش). بیروت: دار المشرق.
فارابی، محمد بن محمد (۲۰۰۲ م). السياسة المدنية (علی بولحم، به‌کوشش). بیروت: دار و مكتبة الهلال.
فارابی، محمد بن محمد (۱۴۰۸ ق). منطقیات (محمد تقی دانش‌پژوه، به‌کوشش). قم: کتابخانه مرعشی.

قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۹). درة التاج لغرة الدباج. تهران: حکمت.
قنادی نژاد، فرزانه؛ و حیدری، غلامرضا (۱۳۹۸). طبقه‌بندی علوم از دیدگاه دانشمندان دوره اسلامی از قرن دوم هجری تا عصر حاضر. مطالعات کتابداری و سازماندهی اطلاعات، ش ۱۱۸، ص ۲-۱۷.
کدیور، محسن (۱۳۸۷). ابن‌سینا و طبقه‌بندی حکمت. جاویدان خرد، ش ۹، ص ۳۵-۳۹.

کرامتی، یونس (۱۳۸۷). تأثیر دیدگاه‌های فارابی بر طبقه‌بندی علوم در اروپای سده‌های میانه. کتاب‌ماه فلسفه، ش ۱۷، ص ۲-۷

کندی، یعقوب بن اسحاق (۱۹۵۰ م). *رسائل الکندی الفلسفیه*، قاهره: دار الفکر العربی. مستقیمی، مهدیه سادات (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی نظریه ابن‌سینا در باب طبقه‌بندی علوم. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۱(۳۷)، ص ۱۷۵-۱۹۸.

نتون، ایان ریچارد (۱۳۸۱). *فارابی و مکتبش* (گل‌بابا سعیدی، مترجم). تهران: موزه اسناد مجلس شورای اسلامی.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۵۶). *اخلاق ناصری* (مجتبی مینوی، به‌کوشش). تهران: بی‌نا. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد (۱۳۵۹). *تلخیص المحصل* (تق‌المحصل) (عبدالله نورانی، به‌کوشش). تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی مک‌گیل.

نیکو صفت‌راد، احمد؛ و سعیدی‌مهر، محمد (۱۳۹۰). فلسفه مدنی و علم مدنی: نگاهی به حکمت عملی فارابی. *مجله پژوهش‌های اخلاقی*، ش ۴، ص ۳۱-۴۶

واکر، پل‌ای (۱۳۸۷). فلسفه دین فارابی، ابن‌سینا و ابن‌طفیل، *عقل و الهام در اسلام* (تد لاوسن، به‌کوشش). تهران: انتشارات حکمت.

Bertolacci, Amos (2011). "On the Latin Reception of Avicenna's Metaphysics before Albertus Magnus: An Attempt at Periodization" *The Arabic, Hebrew and Latin Reception of Avicenna's Metaphysics*, (Dag Nikolaus Hasse & Amos Bertolacci) (eds.). De Gruyterp. p 197-224

Gutas, Dimitri (2002). "The Heritage of Avicenna The Golden Age of Arabic Philosophy, 1000 - ca. 1350, Edited by Janssens and Daniel de smet. *Avicenna and his Heritage* ,p:81-97.

Gutas, Dimitri, (201۶). Historical and social approaches to philosophy. Avicenna and after: the development of paraphilosophy: a history of science approach Islamic philosophy from the 12th to the 14th century. Bonn University Press .

Goichon, A. M.(1969). "The Philosophy of Avicenna and its Influence on Medieval Europe "Delhi: Motilal Banarsidass .Publishing House

Hasse, D.N (2008)."Influence of Arabic and Islamic Philosophy on theLatin west", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.

Fakhry, Majid (2002). AL-Farabi, Founder of Islamic Neoplatonism, Oneworld, Oxford.

Bouhafa, Feriel (2019). Ethics and Fiqh in al-Fārābī's, *Philosophy. Philosophy in the Islamic World in Context* Edited by Peter Adamson, p 11-29.